

هو العليم

بررسی روایات موجود در باب خلقت انسان (3)

روایت «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر - جلسه یکصد و هفدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

مطالبی راجع به تحدی قرآن (ت)

معنای روایت «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»

در جلسه گذشته عرض شد منظور از روایاتی که دلالت می‌کند «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» بطن اُم نیست؛ بلکه منظور مقام تکون نفس آدمی است که نفس در مقام تکون با خود شقاوت و سعادت را می‌آورد و این سعادت و شقاوت یک امر تکوینی است که همراه او است.

توضیحی درباره روایت «إِرَادَةُ حَتْمٍ وَإِرَادَةُ عَزْمٍ»

روایات در اینجا زیاد است و کلام بزرگان در اینجا بسیار و مختلف است و ما إن شاء الله به آنها در بحث اراده می‌رسیم که بعضی از روایات هم حکایت از این مسئله دارند که «إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ وَ مَشِئَتَيْنِ إِرَادَةَ حَتْمٍ وَ إِرَادَةَ عَزْمٍ»^۱ در اینجا بعضی‌ها یک اراده را به اراده تکوینی حمل کردند و اراده دیگر را به اراده تشریعی حمل

^۱ مطالبی راجع به تحدی قرآن (ت)

تلمیذ: بحثی را در رابطه با تحدی قرآن فرموده بودید که تحدی قرآن جهانی است و به همه انسان‌ها است. بعد هم یک بار فرمایشی کرده بودید که ما از هر آیه‌ای می‌توانیم همان توحید را استفاده کنیم. ما مطالعه‌ای که می‌کردیم به اینجا رسیدیم اگر این‌طور باشد کل آیه‌ها مثلاً ﴿الرَّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النَّسَاءِ﴾^۱ نمی‌توانیم بگوییم تحدی فقط در این آیه است یا آیه دیگر، یعنی بآیه بسم الله الرحمن الرحيم درس تحدی نسبت به کل جهانیان هست تا انتهای ناس سوره الناس، ما چطور می‌توانیم این تحدی را نسبت به این معارف و حقایق قرآنی برای افرادی که مسلمان هم نیستند و غیر مسلمان هستند، کسانی که ممکن است خدا را قبول داشته باشند اما به قرآن و به مکتب اسلام نرسیده‌اند اثبات کنیم؟!

استاد: این مسئله به آن مطلب جنبه تکوینی مراتب عالم وجود برمی‌گردد و عرض شد که قرآن کتاب تشریع است و این کتاب تشریع مبتنی بر کتاب تکوین است؛ بنابراین جمیع انحاء وجود با همه تعیناتشان منظور مفاد آیات هستند و آیات فقط اختصاص به مسلمان یا شیعه یا مرد و زن ندارد؛ یعنی هر کسی خود را در هر رتبه‌ای که ببیند، این آیات قرآن منطبق بر او و شامل او خواهند بود. البته لازمه این حرف این است که دعوتی که آیات قرآن به توحید می‌کند بتواند در هر مرتبه و در هر مرحله‌ای، هر فردی را متناسب با همان مرحله و مرتبه به توحید دعوت کند و برساند.

بناءً علی‌هذا آن معنای توحید رقیق و دقیقی که از آیات توحیدیة سورة ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۲ و امثال ذلک استفاده می‌شود، آن آیات را نمی‌توانیم به آن معنا برای افرادی که هنوز معتقد به خدا نیستند آن آیات را شامل بدانیم؛ بلکه مسئله توحید در ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و امثال ذلک یا در همه آیات دیگر که حکایت از یک مبدأ واحد می‌کند و یک فعال ما پیشاء می‌کند، بنا بر رتبه تفاوت پیدا می‌کند؛ یعنی آن کافر در همان رتبه کفر خود اگر قرآن را در کنار خودش قرار بدهد، باید موحد شود و یک کمونیست در همان رتبه خود اگر قرآن را در کنار خود قرار بدهد باید موحد شود و اسلام بیاورد، و همین‌طور سنی اگر آیات قرآن را ملاک قرار دهد این آیات قرآن او را شیعه می‌کند و به ولایت می‌رساند و افرادی که در ولایت هستند آنها را به توحید می‌رساند و در هر مرتبه این مسئله توحید برای آنها نمودار و مشخص می‌شود که چگونه با حفظ مراتب، مسئله توحید محفوظ است؛ یعنی با حفظ کثرت و کثرت حقیقیه - نه کثرت اعتباریه - چطور وحدت حقیقیه در اینجا موجود هست لذا این بسته به مراتب افراد متفاوت است، من متوجه نشدم که این اشکال شما به....

تلمیذ: مثلاً ما چطور می‌توانیم بگوییم که بسم الله الرحمن الرحيم تحدی نسبت به تمام اجزاء قرآن است، از یک سورة مخصوص یا یک آیه مخصوص به غیر از آیه‌های دیگر نیست، نسبت به تمامش این تحدی صورت می‌گیرد.

استاد: لازمه این، شناخت و معرفت به قرآن است. فرض کنید کسی که حالا اصلاً عربی بلد نیست، چطور از بسم الله الرحمن الرحيم آن مقام حقیقت غیب الغیوبی که در مظاهر رحمت و رحیمیت جمع کرده است را می‌فهمد؟! یا کسی که فلسفه و عرفان نخوانده است یا کسی که راه نرفته است چطور ممکن است بفهمد؟! بله، این بسم الله الرحمن الرحيم نسبت به همه هست؛ ولی لازمه‌اش طی مقدمات است، اینها را باید شخص داشته باشد، بچه پانزده‌ساله از قرآن چیزی نمی‌فهمد یا فرض کنید کسی که جاهل نسبت به قرآن است اصلاً اطلاعی ندارد.

بله، اگر اطلاع پیدا کند برای او کشف می‌شود که از باء بسم الله تا آخر سورة توحید نسبت به همه افراد و نسبت به همه موجودات خواهد بود، این صحبت ما بود. ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۳ یا ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾^۴ یا ﴿وَكُلَّ رَطْبٍ وَكَأَيِّسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۵ و امثال ذلک این را به انسان می‌رساند که هر رطب و یابسی در کتاب مبین هست و هر مسئله و قضیه‌ای در این قرآن هست؛ ولی صحبت در این است که انسان باید راهش را پیدا کند، راه نه! بلکه راه‌های او را پیدا کند و هرکسی از یک راهی می‌تواند به او برسد؛ یکی از راه علوم عقلی می‌تواند به باطن قرآن برسد، یکی از راه علوم نقلی می‌تواند برسد و بیش از نقل نمی‌تواند، و مراتب تفاوت پیدا می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یک خطبه‌ای که مرحوم آقا در امام شناسی آورده‌اند در صحبتی که راجع به خصوصیات اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کردند، راجع به سلمان فرمودند: «سلمان بحر لا یُنزف»^۶ یعنی به انتها نمی‌رسد، راجع به جابر یک چیزی فرمودند، راجع به ابن مسعود فرمودند: «قرأ القرآن ثم وقف عنده» یعنی ابن مسعود فقط ناقل قرآن بود و فقط قاری قرآن بود، «وقف دونه» یا «عنده» یعنی دیگر از این حد تجاوز نکرد، به آن معانی باطنی قرآن نرسید، صدایش هم خوب بود [وقتی] می‌آمد پیغمبر او را می‌نشانند قرآن می‌خواند و پیغمبر هم گوش می‌داد و گریه می‌کرد.^۷ و^۸ اینکه پیغمبر احساس می‌کرد چه بود؟! آن‌هم که ابن مسعود می‌خواند چه بود؟! یعنی آن فهم ابن مسعود از قرآن چه بود و فهم پیغمبر چه بود؟! اینها هر کدام طبق سعه خودشان ادراک می‌کردند، دارای مراتب بودند. کسی قرآن را با علوم غیر متعارف به‌دست می‌آورد، یکی قرآن را با مشاهدات به‌دست می‌آورد، اینها هر کدام دارای مراتبی هستند.

یک وقت در یک جایی بودیم خدمت آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - من دیدم ایشان قرآن را باز کردند ولی نمی‌خوانند و

دارند به قرآن نگاه می‌کنند، همین‌طور مدام نگاه می‌کنند، مثلاً شاید حدود نیم ساعت گذشت و ایشان همین‌طور به یک صفحه نگاه می‌کردند یعنی حتی می‌توانم بگویم که در اینجا حتی این مسئله ترتیل ﴿وَرَتَّلْ آلَ الْقُرْآنَ تَرْتِلاً﴾^۹ و ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ آلَ الْقُرْآنَ﴾^{۱۰} و امثال ذلک نبود، تدبر در اینجا نبود یعنی مسئله گذشت نبود؛ بلکه من خیال می‌کنم ایشان حتی در یک آیه گیر کرده بودند و مدام در آن آیه فکر می‌کردند و به معانی جدیدی می‌رسیدن؛ یعنی نظرشان مشخص بود که پایین نمی‌آید و در یک خط متمرکز هستند. ایشان الآن از مطالعه این آیه و نگاه کردن به این آیه چه می‌فهمد؟ نه علوم عقلی خوانده بود و نه نقلی خوانده بود و نه این ادبیات متعارف ما را خوانده بود؛ یعنی مشاهدات خود را در قرآن پیدا می‌کند و آیه قرآن را کاشف از آن مشاهدات خودش می‌بیند و نیم ساعت تأمل می‌کند یعنی نیم ساعت مدام آن معانی که از این آیه به دست می‌آورد و استفاده می‌کند [را ملاحظه می‌کند] حالا آیا به آخرش می‌رسد یا نمی‌رسد، دیگر نمی‌دانیم که هر کسی چطور است. البته اینهایی که به آنجاها رسیدند، می‌رسند اما حد متیقّش این است که ائمه معصومین، چهارده معصوم علیهم‌السلام حقیقت قرآن را آن‌طور که باید و شاید ادراک کردند، حالا شخص دیگری از اولیاء بتواند تا چه حد خود را به آنها نزدیک کرده باشد، ما دیگر از آنها خبری نداریم و الا اگر آیات قرآن فقط همین معانی ظاهریه باشد، به قول شخصی از افراد [که می‌گفت: ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ﴾ یا ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَىٰ فِيهِ إِمَامٌ مُبِينٌ﴾] همه اینها مسائل اخلاقی و احکام است! مثل کتابی که درباره طب بنویسند و روی آن بنویسند که همه چیز در این کتاب آمده است یعنی همه چیز مربوط به طب در این آمده است، اما مسائل مربوط به معماری در این کتاب طب نمی‌آید! اینها هم می‌گویند که همه چیز در کتاب است، یعنی همه چیز که مربوط به احکام است؛ نجاسات، طهارات، حج، حرمت خمر، حرمت زنا و سرقت در این کتاب آمده است و خارج از این نیامده است یعنی چیزی غیر از این نیست. اگر این‌طور باشد آن شخصی که از احکام چیزی نمی‌داند، نه حکمی را خوانده است و نه فقهی است، چطور در یک آیه نیم ساعت فکر می‌کند و ما می‌دانیم بیخود هم فکر نمی‌کند! این قدر را که دیگر می‌دانیم! اینها افراد عادی نبودند که انسان نسبت به اینها این گمان را داشته باشد و اینها هزاران هزار فقیه را فقط زیر جیب چپشان می‌گذاشتند، اینها که عادی نبودند! اگر این مربوط به احکام فقهی است پس این چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟!

۱) سوره نساء (۴) آیه ۳۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۸۰:

«مردان، عنوان قیمومت بر زنان دارند.»

۲) سوره توحید (۱۱۴) آیه ۱. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیّت است.»

۳) سوره نمل (۲۷) آیه ۷۵. امام شناسی، ج ۴، ص ۲۱:

«هیچ موجودی در آسمان و زمین پنهان نمی‌گردد مگر آنکه در کتاب مبین و آشکار خدا حاضر است.»

۴) سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۳:

«و هر چیز را در امام مبین شمارش می‌نمایم.»

۵) سوره انعام (۶) آیه ۵۹. سر الفتوح ناظر بر پرواز روح، ص ۴۹:

«هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب آشکار خداست.»

۶) الإختصاص، باب طائفة من الحكم و المواعظ و الخطب فی بیان فضل سلمان الفارسی و...، ج ۱، ص ۳۴۱.

۷) اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۸۳.

۸) روض الجنان، ج ۱۰، ص ۲۵۰. امام شناسی، ج ۴، ص ۱۶۵:

کردند که اراده عزم اراده تشریعی است؛ تشریعاً چیزی را اراده می کند و به واسطه اراده، امر می کند در حالتی که اراده حتمی او بر عدم آن تعلّق گرفته است.^۱ و روایاتی هم هست از ائمه علیهم السّلام در قضیه ذبح حضرت اسماعیل [توسط] حضرت ابراهیم که در اینجا آمده است یا در قضیه آدم و حوا ﴿فَدَلَّيْهُمَا بَغْرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتِ لَّهُمَا سَوَاءٌ تَهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيَّهِمَا مِنْ وَرَقٍ آلَ جَنَّةٍ﴾^۲ هم آمده است که اراده حتم الهی بر اکل، تعلّق گرفته است و اراده عزم او بر نهی تعلّق گرفته است؛ از یک طرف اراده کرده است واقعاً اینها بخورند، اگر نمی خوردند دیگر زمین نمی آمدند و تمام این برکاتی که شما می بینید بحمدالله آدمیان از اوّل و آخر پر کرده اند، همه به خاطر آن نافرمانی است که این بابا ننه ما آنجا کردند! اگر آنها از آن گندم نمی خوردند زمین هم نمی آمدند ما هم در کار نبودیم، ما همان ملک بودیم و فردوس برین جایمان بود،^۳ این آدم ما را در این دیر خراب آورد که ما مبتلا شدیم و خلقی هم به ما مبتلا شدند! مشیت خدا است دیگر، تا چه باید ... این قضیه «إِرَادَةٌ حَتْمٌ وَإِرَادَةٌ عَزْمٌ» مسئله ای است که خیلی مورد توجه آقایان است که باید به او برسیم.

تأثیر مادیات و معنویات در جسم و روح انسان

ولی قبل از اینکه به آنجا برسیم صحبت در کیفیت خلقت انسان بود، که ما می خواستیم این قضیه را

«[ابن کوا] گفت: از اصحاب رسول خدا مرا با خبر کن. حضرت فرمود: از کدام یک از آنها خبر دهم؟ گفت: از عبدالله بن مسعود؟ حضرت فرمود: قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَهُ "قرآن را قرائت کرد و در همان جا متوقّف شد". گفت: از ابی ذرّ خبر بده. حضرت فرمود: عَالِمٌ شَحِيحٌ عَلَى عِلْمِهِ "عالمی بود که بر علمش بخیل بود و میل نداشت که به نااهل بیاموزد". گفت: به من خبر بده از سلمان. حضرت فرمود: أَدْرَكَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرَةِ وَهُوَ بَحْرٌ لَا يَنْزَحُ وَمَنْ لَكَ بِلُقْمَانَ الْحَكِيمِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ "سلمان علم اوّل و آخر را آموخت و او دریائی است وسیع که آبش تمام نمی شود و مثل لقمان حکیم است و او از ما اهل بیت است". گفت: خبر بده مرا از حذیفه بن الیمان حضرت فرمود: عَرَفَ بِالْمُنَافِقِينَ، وَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الْمَعْضَلَاتِ، وَ إِنْ سَأَلْتُ مَوْتَ وَ جَدْتُ مَوْتَ خَيْرًا بِهَا "حذیفه منافقین از امت را خوب می شناخت و از رسول خدا درباره مسائل و قضایای مشکلی سؤالاتی نمود و اگر او را دریابید می بینید که او به حلّ غوامض و مشکلات، خبیر و داناست". گفت: خبر بده به من از عمار یاسر؟ حضرت فرمود: خَالَطَ الْإِسْلَامَ لَحْمَهُ وَ دَمَهُ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَى النَّارِ، كَيْفَمَا دَارَ الْحَقُّ دَارَ مَعَهُ "اسلام با گوشت و خون عمار یاسر آمیخته شده است و بنابراین بدن او بر آتش حرام است و چگونه این طور نباشد با آنکه عمار پیوسته با حقّ دور می زد و حقّ نیز پیوسته با عمار دور می زد."»

(۹) سوره مزمل (۷۳) آیه ۴. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۶۸:

«و قرآن را به نحو ترتیل بخوان!»

(۱۰) سوره محمد (۴۷) آیه ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۸۹:

«آیا این مردم در قرآن تدبّر و تأمل نمی نمایند.»

^۱ الکافی، ج ۱، کتاب التّوْحِيدِ، بَابُ الْمَشِيئَةِ وَ الْإِرَادَةِ، ص ۱۵۱. ح ۴.

^۲ همان، تعلیقه مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه.

^۳ سوره اعراف (۷) آیه ۲۲.

بررسی کنیم که اصلاً می‌بینیم خلقت انسان از نقطه نظر تجربی و از نقطه نظر عقلی با همدیگر تفاوت دارد، حالا ما اسمش را شقی نگذاریم، بالأخره ما تفاوت را مشاهده می‌کنیم، این یک مسئله تجربی است، یک مسئله عقلی است بر اینکه همان‌طوری که مادیات در ماده انسان مؤثر است، همین‌طور معنویات و مکدرات در کدورت و صفای انسان تأثیر می‌گذارند. همان‌طوری که غذاهای مادی موجب اختلاف در کیفیت خلق جسم می‌شود، همان‌طور مسائل معنوی موجب اختلاف در کیفیات و اخلاقیات می‌شود.

می‌گویند که وقتی حاتم طائی به دنیا آمده بود از همان موقع آثار جود و سخاوت در او پیدا بود، وقتی که شیر می‌خورد اگر یک بچه دیگر می‌آمد او سینه مادرش را رها می‌کرد و به او اشاره می‌کرد، این‌طور نقل می‌کنند، البته بعید نیست که این‌طور باشد، حالا بعضی‌ها هم هستند [اگر دیگری بیاید] آن یکی را هم می‌گیرند! اینها خصوصیتی است که مربوط به بچه‌ها است. یا اینکه شما خودتان در بچه‌ها می‌بینید که بچه‌ها اصلاً با همدیگر تفاوت دارند، بعضی‌ها خیلی یک‌دنده هستند و بعضی‌ها خیلی نرم و ملایم هستند. بعضی از بچه‌ها خیلی راحت اهل سخاوت و بخشش هستند مثل بچه چهارساله، پنج‌ساله، سه‌ساله، محیط هم محیط عادی بوده است، نه اینکه بگوییم که تأثیر محیط در اینجا بوده است بلکه اینها خصوصیتی است که ما مشاهده می‌کنیم. همان‌طوری که در خصوصیات جسمی یا حتی قریب به روحی هم ما بعضی از مسائل روحی را می‌بینیم؛ حافظه در افراد متفاوت است و این از کودکی پیدا است، استعداد و هوش در افراد متفاوت است و این از کودکی پیدا است و همین‌طور سایر اخلاقیات در افراد متفاوت است. بعضی از بچه‌ها هستند وقتی حرفی به آنها می‌زنی گوش می‌دهند و دیگر مخالفت نمی‌کنند، خیلی عجیب است. بعضی‌ها را این قدر باید به اینها بگویی بالا سرشان باشی و خلاصه اینها به یک طریقی می‌خواهند از زیر کار فرار کنند. این قضیه برای این نکته است که ما می‌بینیم در تلقی مطالب و در پندپذیری و در نصیحت‌پذیری اختلاف در آنها وجود دارد. پس این مسائل اصلاً از نقطه نظر تجربی و عقلی قابل انکار نیست.

روایاتی در مورد طینت انسان‌ها

در اینجا ما یک روایاتی داریم که اینها بحث را روی مسئله معنوی و جنبه روحی آنها برده است. فرض کنید روایاتی که در مورد طینت است و تمام کسانی که در این مسئله صحبت کرده‌اند بالأخره این روایات را آوردند.

روایت زید شحام از امام صادق علیه السلام

یکی روایت زید شحام است از ابی عبدالله علیه السلام جلد پنج بحار، روایت سی‌ام، صفحه دویست و چهل و سوم، نمی‌دانم طبع چه طبعی است من اطلاع ندارم، من که بحار ندارم از همین نرم‌افزار استفاده می‌کنم. من اینها را سابق نوشته بودم، ولی چون مأخذش را ننوشته بودم بعد وقتی که مراجعه می‌کنم دیگر نمی‌دانم این

در کجا است.

عن زید الشَّحَام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ مُبْتَدَعٍ مِنْ نُورٍ رَسَخَ ذَلِكَ النُّورُ فِي طِينَةٍ مِنْ أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَ مِنْهُ أَبْدَانَنَا وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ دُونَ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا لِأَنَّهُا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا مِنْهُ ثُمَّ قَرَأَ ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ آلِ آدَمَ لَا يَفِي عِلِّيِّينَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَرْمُومٌ * يَشْهَدُ أَلْ مُقَرَّبُونَ﴾^۱ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ قُلُوبَ أَعْدَائِنَا مِنْ طِينَةٍ مِنْ سَجِّينَ وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مِنْ دُونَ ذَلِكَ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَ مِنْهُ أَبْدَانَهُمْ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ثُمَّ قَرَأَ ﴿إِنَّ كِتَابَ آلِ فُجَّارٍ لَفِي سَجِّينَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ * كِتَابٌ مَرْمُومٌ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾^۲.

حضرت در اینجا می‌فرماید: «خداوند تعالی خلقت ما را از این نور قرار داده است و این نور را در اعلیٰ عِلِّيِّین قرار داده است و قلوب شیعیان ما را خلق کرده است از آنچه که بدن‌های ما را خلق کرده است و ابدان ما را از طین خلق کرده است.» ببینید در اینجا لحاظ رتبه شده است، قلوب از نوری است که آن نور جنبه کثرت ندارد، بدن آنها از نوری است که به جنبه کثرت تنازل پیدا کرده است، آن وقت قلوب خلق شده است از آن طینی که با آن طین، ابدان آنها خلق شده است و بدن خلق شده از طینی که با آن طین قلوب اینها خلق شده است، این رعایت سلسله مراتب آن عالم تکثر در اینجا است که البته حضرت به این نحو بیان می‌کند، نه به آن نحو عقلی که ما می‌گوییم؛ با زبان دیگر. «قلوب اینها به ما میل دارد»، بعد حضرت فرمود: «قلوب دشمنان ما را از سجین خلق کرده است».

این یک روایت است که در اینجا جنبه خلقت دلالت بر عالم ثبوت می‌کند یعنی شیعیان در عالم ثبوت و کفار در عالم ثبوت به این نحو خلق شده‌اند، در این روایت ندارد که خلق می‌شوند [بلکه] خلق شده‌اند دارد. نکته ما در اینجا این است که همه اینها دلالت بر یک عالم ثبوت دارد، نه اینکه دلالت بر عالم تکرر و حدوث دارد.

^۱ سوره مطففین (۸۳) آیه ۱۸ - ۲۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۰۳:

«چنین نیست (که شما کافران پنداشته‌اید) بلکه حقاً نامه عمل و کتاب نیکوکاران در مقامی بس مرتفع و عالی است که آن را عِلِّيُّون گویند؛ و چگونه به حقیقت عِلِّيِّین مطلع خواهی شد؟ نامه عمل و کتابی است نوشته شده که مقربان حریم پروردگار آن را مشاهده می‌کنند.»

^۲ سوره مطففین (۸۳) آیات ۷ - ۹. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۰۳:

«چنین نیست که شما کافران پنداشته‌اید! بلکه حقاً نامه عمل و کتاب تبهکاران و منحرفان، در درکات نازل دوزخ است که آن را سَجِّین گویند؛ و چگونه به حقیقت سَجِّین مطلع خواهی شد؟! نامه عمل و کتابی است نوشته شده.»

روایت فضیل از امام باقر علیه السلام

روایت دیگر:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَسْعُودِ بْنِ يَوْسُفَ بْنِ كَلْبٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

يَا فَضِيلُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ خُلُقِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَخُلِقَ قُلُوبُنَا مِنَ الَّذِي خُلِقْنَا مِنْهُ وَخُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ أَسْفَلِ مِنْ ذَلِكَ وَخُلِقَ قُلُوبُ شِيعَتِنَا مِنْهُ وَإِنَّا عَدَوْنَا خُلِقُوا مِنْ سَجِّينَ وَخُلِقَ قُلُوبُهُمْ مِنَ الَّذِي خُلِقُوا مِنْهُ وَخُلِقَ شِيعَتُهُمْ مِنْ أَسْفَلِ مِنْ ذَلِكَ وَخُلِقَ قُلُوبُ شِيعَتِهِمْ مِنَ الَّذِي خُلِقُوا مِنْهُ فَهَلْ يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ عَلِيِّينَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ سَجِّينَ وَهَلْ يَسْتَطِيعُ أَهْلُ سَجِّينَ أَنْ يَكُونُوا مِنْ أَهْلِ عَلِيِّينَ.^۱

اینجا را باید عنایت کنید: «فهل يستطيع أحد من أهل عليين أن يكون من أهل سجين وهل يستطيع أهل سجين أن يكونوا من أهل عليين». طبق این روایت که این هم دلالت بر مقام ثبوت در ازل می کند و اینکه حقیقت نفس آدمی هر کسی به کیفیتی است که خداوند تعالی امر کرده است، اینکه خلق شدند، یعنی خداوند تعالی امر کرده و اراده او به دو نوع از خلق تعلق گرفته است؛ نوع اول نوع علیین است و نوع دوم نوع سجین است. به عبارت دیگر - حالا ما اجمالاً اشاره می کنیم - علیین یعنی مقام قرب و حیثیت قرب و سجین یعنی مقام بُعد و حیثیت بُعد. این هم یک روایتی است که در اینجا است.

روایت ابی بکر الحَضَرَمِیُّ از امام سجاد علیه السلام

دوباره روایت دیگر است:

عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضَرَمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا مَعَنَا عَلَى وَلَايَتِنَا لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ شِيعَتَنَا مِنْ طِينَةِ أَسْفَلِ مِنْ ذَلِكَ وَخَلَقَ عَدَوَّنَا مِنْ طِينَةِ سَجِّينَ وَخَلَقَ أَوْلِيَاءَهُمْ مِنْ طِينَةِ أَسْفَلِ مِنْ ذَلِكَ.^۲

«خداوند ميثاق شیعیان ما را بر ولایت ما گرفته است» یعنی از شیعیان ما ميثاق بر ولایت گرفته است، ميثاق یعنی یک تعهد تکوینی، یک تعهد تکوینی که براساس آن تعهد جبلة اینها قرار گرفته است، باطن و شاکله اینها قرار گرفته است، این را ميثاق می گویند. «نه بیشتر و نه کمتر» یعنی همان مقدار از ولایت ما که هر کسی دارد، نمی تواند به آن مقداری که دارد زیاد کند و نمی تواند کم کند، این معنای ولایت است، البته ولایت یک معنایی دارد که معنای بسیار دقیقی است یعنی آن جنبه روحانیت که حقیقت نورانیت وجود است این

^۱ همان، ص ۲۴۹، ح ۳۸.

^۲ همان، ح ۳۹.

معنای ولایت است که آن جهت، جهت ربطی است. خلاصه این روایت این را می‌خواهد بگوید که هر کسی را به مقدار ظرفی که دارد آتش در کاسه‌اش ریخته‌اند، آن مقدار جهت نورانی‌تی که در هر کسی هست آن مقدار جهت نورانیت زیاد و کم ندارد، این سعه وجودی هر شخصی است؛ البته در مقام فعلیت باید این سعه را به فعلیت برسانیم. این هم یک روایت.

تلمیذ: تمام مجاهدات و سیر و سلوک فقط برای به فعلیت رساندن است، نه برای زیاد شدن.

استاد: فقط برای به فعلیت رسیدن است، چه کسی گفته زیاد می‌شود؟! نه‌خیر. هر کسی در هر مرتبه‌ای که خلق شده است باید آن مرتبه را به فعلیت برساند. لذا خود اینها با همدیگر تفاوت می‌کنند؛ خود اینها از نظر سعه با همدیگر تفاوت دارند. اصلاً خود پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام باهم تفاوت دارند، این فقط اختصاص به مردم ندارد. ما اولیاء را می‌بینیم که با همدیگر تفاوت دارند. درعین حال که این مراتب را رفته‌اند؛ ولی خصوص ظرفیت آنها با همدیگر فرق می‌کند. هر کسی یک‌طور است. یعنی ما نمی‌توانیم دو نفر در اینها پیدا کنیم که از نقطه‌نظر سعه و از نقطه‌نظر خصوصیات و ظهور بروزات و ظهورات وجودی در اینها، یک شکل باشند، هر کدام اینها با همدیگر تفاوت دارند.

تلمیذ: بنا بر اینکه عالم ماده تنزل عالم حقیقت وجود است، پس تخطی هم در این نیست که حتماً در آن مقام هم به فعلیت خواهد رسید، یعنی هر کسی از این عالم به آن عالم برود به مقام فعلیت خواهد رسید، چیزی هم کم نمی‌شود؟!

استاد: شما خیلی عجله دارید، آقا خیلی عجله دارید! صبر کنید آقا! بالأخره خواهد رسید و به آنجا هم می‌رسد، گفت که مرغ یک پا دارد ما روی حرفمان ایستاده‌ایم!

روایت مُحمّد بن سوّقه از امام صادق علیه السلام

روایت دیگر:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرِو الْجَبَلِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَوْقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَنَا مِنْ طِينَةِ فَوْقِ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ شِيعَتَنَا مِنْ طِينَةِ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ وَخَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ فَصَارَتْ قُلُوبُهُمْ نَحْنُ إِلَيْنَا لِأَنَّهَا مِنَّا وَخَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ طِينَةِ سَجِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةِ أَسْفَلَ مِنْ سَجِّينَ وَإِنَّ اللَّهَ رَادُّ كُلِّ طِينَةٍ إِلَى مَعْدِنِهَا فَأَرَادُهُمْ إِلَى عَلِيِّينَ وَرَادَّهُمْ إِلَى سَجِّينَ.^۱

بعد تا اینجا می‌رسد که «فَصَارَتْ قُلُوبُهُمْ نَحْنُ إِلَيْنَا» از اینجا است - این فاء، فای نتیجه است - که قلوب

^۱ همان، ح ۴۰.

شیعیان ما میل به ما دارد. چرا بعضی‌ها نسبت به یک موردی تمایل دارند و بعضی‌ها ندارند؟ این را باید در این مسئله پیدا کنیم، «از اینجا است که قلوب آنها به ما میل دارد چون از ما است» و «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ». «و خلق قلوبهم من طينة أسفل من سجين» از یک طین پایین‌تر است. «اینها را برگرداننده به علین است و اینها را برگرداننده به سجين است». اینکه هر کدام را به او برمی‌گرداند یعنی مآل او را مثل مبدأ او قرار می‌دهند،

روایت ابی الحجاج از امام باقر علیه السلام

روایت دیگر روایت ابو جعفر علیه‌السلام است که ابی الحجاج روایت می‌کند، این روایت جلد شصت و چهارم است، صفحه صد و بیست و ششم:

عن أبي الحجاج قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام:

يا أبا الحجاج إن الله خلق محمداً و آل محمد صلى الله عليهم من طين عِلِّيِّين و خلق قلوبهم من طين عِلِّيِّين فقلوب شيعتنا من أبدان آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم و إن الله تعالى خلق عدو آل محمد من طين سجين و خلق قلوبهم أخبث من ذلك و خلق شيعتهم من طين دون طين سجين فقلوبهم من أبدان أولئك و كل قلب يحن إلى بدنه.^۱

این‌هم مثل آن روایت است.

روایت ربعی از امام سجاد علیه السلام

یک مطلبی که در اینجا هست و آن مسئله تنزل مراتب است، آن [مسئله] در این روایت بسیار عجیب است و آن‌هم در همین جلد هست:

عن رباعي بن عبد الله بن الجارود عن ذكره عن علي بن الحسين صلوات الله عليه قال:

تا اینجا مسئله‌ای نیست بعد می‌فرماید:

و خلق الكافرين من طينة سجيل قلوبهم و أبدانهم فخلط بين الطينتين فمن هذا يلد المؤمن الكافر و يلد

^۱ بحار الأنوار، ج ۶۴، أبواب الإيمان و الإسلام و التشيع و معانيها و فضلها و صفاتها، باب طينة المؤمن و خروجه من الكافر و بالعكس...، ص ۱۲۶، ح ۲۸. ترجمه:

«امام باقر علیه‌السلام به ابی حجاج فرمود: ای ابی حجاج به‌راستی خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش را از سرشت علّیین آفرید، و دل‌های (آنها را) هم از سرشت علّیین آفرید و دل‌های شیعه از جنس تن خاندان محمدند و راستی خدا دشمن خاندان محمد را از سرشت سَجّین آفرید و دل‌هاشان را از پلیدتر و شیعه‌شان را از سرشتی فروتر و دل‌هاشان از جنس تن آنها است و هر دلی شیفته تن خود است.»

الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَمِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ وَيُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ وَقُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ.^۱

یعنی در اینجا خود مؤمنین دارای مراتبی هستند، بعضی از مؤمنین، مؤمنی هستند که میل به گناه در آنها کم است و کمتر است، در بعضی از این مؤمنین ما می بینیم که میل به گناه در آنها هست. این میل به گناه و عدم میل به گناه بسته به مراتبی دارد که آن مراتب در آنها قرار داده شده است.

حالا راجع به این روایت که خصوصیت این روایت چیست و بحث راجع به اینکه طینت چطور هست را **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** بعداً راجع به خصوص سجّین- عرض می کنیم که اگر بتوانیم در جلسه بعد این مسئله عالم ثبوت و اختلاف در مراتب را از نقطه نظر کثرت تمام کنیم، بالأخره بینیم در این کثرت، آیا این اختلاف، اختلاف اختیاری است یا غیر اختیاری است؟ از نقطه نظر عقلی دیدیم که این اختلاف، اختلاف غیر اختیاری است. همان طوری که ابدان تفاوت دارد من غیر اختیار، خصوصیات بدنی اختلاف دارند من غیر اختیار، خصوصیات روحی که نزدیک به بدن است، مثل قوای حافظه، درّاکه، هوش و استعداد و امثال ذلك، اینها اختلاف دارد من غیر اختیار، همین طور قوای روحی و تجردی محض مانند جود، سخا، بخشش، روحانیت، غیر روحانیت، قبول، عدم قبول، عقل، اینها در افراد وجود دارد من غیر اختیار.

بنابراین اصل مسلم در مسئله اختیار و در مسئله مشیّت این است که خصوصیات جسمانی افراد همان طور که با همدیگر بدون اختیار مختلف است، خصوصیات روحانی و ظلمانی افراد هم در افراد بدون اختیار مختلف است. این مربوط به مسئله عقلی می شود که خودمان از نقطه نظر تجربی مشاهده می کنیم. از نقطه نظر روایات هم داریم که دلالت می کند هر کدام از مؤمنین و شیعیان اینها دارای مرتبه خاصّ از

^۱ بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب الطینة و الميثاق، ص ۲۳۹، ح ۱۸. ترجمه:

«**علی بن الحسین علیهما السلام** فرمود: خدای عزوجل دل ها و پیکرهای پیغمبران را از طینت (گل و سرشت) علّیین آفرید، [اندازه گیری کرد] و دل های مؤمنین را هم از آن طینت آفرید و پیکرهای مؤمنین را از پائین تر از آن قرار داد [آفرید] و کافران را از طینت سجّین آفرید، هم دل ها و هم پیکرهایشان را، آنگاه این دو طینت را (هنگام خلقت آدم) ممزوج ساخت، به همین جهت از مؤمن کافر متولد شود و کافر مؤمن زاید (زیرا فرزندان آدم استعداد این دو مرتبه را پیدا کردند) و نیز به همین سبب به مؤمن گناه و بدی رسد و به کافر ثواب و نیکی (زیرا طینت هر یک از آنها به طینت دیگری ممزوج است)، پس دل های مؤمنان بدان چه از آن آفریده شده گرایند و دل های کافران بدان چه از آن آفریده شده تمایل کنند.»

وجودی هستند که ثبوت اینها در ازل مقرر است یا در علّیین یا در سجّین و این اختلاف در آنجا وجود دارد. حالا ببینیم که با این موضوع ما چه کار کنیم؟! می‌توانیم یک کاری کنیم که همه را بی‌دین کنیم؟! خلاصه از راه به در کنیم؟! زورمان می‌رسد یا نه؟!

تلمیذ: شقاوت یعنی چه؟ یعنی همان کدورت محض؟
استاد: شقاوت یعنی عدم قبول حق، حق را نمی‌تواند قبول کند.

در باب خلود انسان

تلمیذ: ... در باب خلود انسان ...

استاد: ما گفتیم که قائل به خلود نیستیم.

تلمیذ: یعنی خلود به چه نحو است؟!

استاد: چون خلودی وجود ندارد، بالأخره اینها به واسطه آن جنبه ابتعادی که دارند به آن جنبه روحانیت برگشت پیدا می‌کنند.

حقیقت قضیه این است که خیلی از افرادی که در این مسائل صحبت کرده‌اند یک تیری را در تاریکی رجماً بالغیب انداخته‌اند. واقعاً در اینکه در روز قیامت اوضاع چطور است و چه قسم است ما که خبر نداریم، نرفتیم ببینیم که واقعاً خدا با هر شخصی می‌خواهد چه کار کند مثلاً با عُمر می‌خواهد چه کار کند؟ با ابوبکر می‌خواهد چه کار کند؟ با شمر و یزید می‌خواهد چه کار کند؟ ما این را که نمی‌دانیم، برحسب ظاهر.

از نقطه نظر عقلی می‌توانیم بگوییم که مشیّت خدا همان‌طوری که در بروز صفات جمال هست در بروز صفات جلال هم هست یعنی همان‌طوری که جهت قرب را خداوند متعال خلق کرده است، جهت بُعد را هم خلق کرده است. اما اینکه بگوییم: چرا این را بعید خلق کرده است و او را قریب خلق کرده است؟ خدا می‌گوید: فضولی موقوف! به تو نیامده است! یعنی ما به این نکته و به اینجا که می‌رسیم ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۱ است، چرا پیغمبر را به پیغمبری برگزیدی و علی را به نبوت اختیار نکردی؟! به تو مربوط نیست دلم خواسته است! دیگر اینجا جایی نیست که جای برهان باشد. وقتی که امر به مشیّت و به فعل خدا برمی‌گردد دیگر در آنجا صحبت تمام می‌شود، اراده خدا تعلق گرفته است بر اینکه من باب‌مثال این، این‌طور هست، اراده خدا تعلق گرفته است که بدن انسان این کیفیت داشته باشد، حالا این بدن انسان اگر غذای عادی بخورد که هیچ، اما اگر غذا کمی مانده باشد تمام آدم زیرورو می‌شود و می‌میرد. حالا می‌بینید خدا

^۱ سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۳. آیین رستگاری، ص ۴۵:

«خداوند از کاری که می‌کند مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمی‌گیرد؛ و ایشانند که مورد پرسش و مؤاخذه واقع می‌شوند.»

یک بدن دیگری را درست می‌کند مانند کرکس که اصلاً غذای سالم نمی‌خورد؛ یعنی حیات و رشد و قدرتش به این است که هرچه مانده‌تر باشد و هرچه متعفن‌تر باشد و هرچه به اندراس و اضمحلال و امثال ذلک نزدیک‌تر باشد، برایش جالب است و کیفش بیشتر است! قدرت، توان، بقاء و حیاتش همه از این است. حالا ما بگوییم که خدایا چرا ما را آن‌طور خلق نکردی و این را این‌طور خلق کردی؟! می‌گویند که خودم می‌دانم! این دیگر چیزی نیست که ما دنبال علتش بگردیم.

به عبارت دیگر برگشت این قضیه به «الذاتیات لا یُعَلَّل»^۱ است و به این برگشت پیدا می‌کند. در مسئله خلود هم همین است که اراده خدا بر ظهور جمال و بر ظهور جلال در دوتا ذات تعلق می‌گیرد، این سوای مسئله اختیاری است که ما می‌خواهیم راجع به آن بحث کنیم. ما هنوز فعلاً به بحث اختیار نیامدیم که آیا تمام اینها در اختیار مؤثر است یا مؤثر نیست؟! ما هنوز به اینها کاری نداریم. شاید اصلاً به این قضیه اختیار هم نرسیم، به قول ایشان قبل از اینکه به روضه برسیم... روضه و دعا و همه چیز بعد منبر روشن باشد که کار به کجا خواهد رسید! ولی در هر صورت از نقطه نظر ظاهر این بحث‌ها باید بشود و از آن طرف هم ما بنا بر شیره مالی که نداریم. اینها که آمدند و صحبت کردند خودشان نفهمیدند که چه می‌گویند! آخرش شروع کردند یک چیزی گفتند و رفتند! در میان اینها فقط مرحوم آخوند دیگر عقلش به جایی نرسید و گفت که سر [قلم] شکست^۲ و ...، حالا می‌خواست بگوید که نفهمیدم چه شده است، بنده خدا این را می‌خواهد بگوید.

تلمیذ: بالأخره برگشت از حقیقت فرد به مبدأ خودش، چون بحث خلود از نظر عذاب است، اگر ما خلود نداریم یعنی در حقیقت طرف برمی‌گردد به آن اصل خودش که عذاب رفع می‌شود یا این‌طور معنا کنیم یا اینکه بگوییم که چون مظهر قهاریت و جلال حق است همان‌طوری که افرادی از جمال حق لذت می‌برند متنعم هستند آنها هم ...

استاد: بله آنها هم همین‌طور آنها هرچه می‌بینند پس خوششان می‌آید؟! نه، آنها دادشان درمی‌آید!

تلمیذ: همان دادش درمی‌آید درحالی که مظهر اسم جلال حق است؟

استاد: این هم که چرا خوشش می‌آید، خوشش نباید دیگر.

تلمیذ: تناسب و تقارن روحی با حقیقت این متجلی یا متجلیات حضرت حق است؟

استاد: آن‌هم به خاطر همان ربط بین آن نحوه ابتعادی که در آن قرار داده شده است؛ یعنی وجود او وجود دارای ستار است، وجود دارای حجب است، وجود دارای تعین ابتعادی است، از این نقطه نظر به آن سجین

^۱ نه‌ایة الحکمة، ج ۴، ص ۱۲۴۴.

^۲ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۶۸.

می‌گوییم.

تلمیذ: پس این دوباره به همان ذات برمی‌گردد و در صفات جلالیه حق جمع می‌شود.

استاد: جلال بله، دیگر همه یکی بیشتر نیست، جمال است دیگر، ما که صفات جلال نداریم همه‌اش جمال است.

تلمیذ: می‌گویند: جمالت را عشق است همین جا است دیگر!

استاد: بله! به گفتن آسان است ولی بعضی اوقات ... !

حالا إن شاء الله می‌رسیم عجله نکنید.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ